

عقل و افراط و تفریط‌ها

محمد اسدی گرمارودی*

دانشیار معارف اسلامی، دانشگاه صنعتی شریف، تهران

(تاریخ دریافت: ۸۹/۷/۱۵، تاریخ تصویب: ۸۹/۸/۲۰)

چکیده

در این مقاله ضمن تعریف عقل و تعیین جایگاه آن در آیات و روایات، به نقد و بررسی نظرات افراطی و تفریطی در آن خصوص، پرداخته شده است. این نقد و بررسی، در مقاله حاضر، اختصاص به جنبه نقلی ندارد، بلکه تحلیلی عقلی نیز در این خصوص صورت گرفته و ریشه‌های افراط و تفریط تبیین شده است. کوشش نگارنده آن است که اهمیت عقل را معلوم نماید و از افراط و تفریط نسبت به آن دوری جوید و راه صحیح بهره‌مندی از عقل را در پیش بگیرد.

کلیدواژه‌ها: عقل، وحی، مستقالات عقلیه، اشعری، اخباری.

مقدمه

یکی از موضوعات بسیار مهم در فرهنگ اسلامی و معارف مذهبی ما، موضوع عقل و حدود کارایی آن است. اختلاف نظر متدینین و صاحب‌نظران علوم دینی در این امر تا آنجا پیش رفته که برخی افراد، قدرت و میزان اثربخشی آن را برتر از وحی می‌بینند و قائل‌اند که با رشد عقلی، نیاز به وحی منتفی می‌گردد. گروه دیگری، در مقابل این دیدگاه، عقل را فاقد ارزش می‌دانند و معتقدند که با وجود وحی، سخن‌گفتن از عقل، خطاست و با کشف حقایق و کسب معرفت از طریق وحی، دیگر نیازی به عقل نیست. اینان می‌پندارند که عقل و وحی در تعارض با یکدیگرند و برای حل این تعارض، باید کارایی عقل را نفی کنند و یا اینکه عقل را فاقد ارزش و قدرت بدانند و حق دخالت در امور و کشف حقایق را از آن سلب کنند.

به نظر می‌رسد که هر دو دسته به راه خطا می‌روند و توان حقیقی عقل را نادیده می‌گیرند. ادعای این مقاله آن است که عقل یکی از بهترین ابزار شناخت بشری است که پروردگار عالم به انسان عنایت فرموده است. لکن این سخن به معنی نفی وحی نیست و نیاز به وحی را منتفی نمی‌سازد، بلکه با خود عقل می‌توان به ارزش وحی واقف شد و از آن بهره گرفت.

برای ورود به بحث و تبیین ابعاد آن، ابتدا به تعریف عقل می‌پردازیم و پس از طرح نظرات مختلف، به نقد و بررسی آن می‌پردازیم تا هم شناخت بهتری از عقل حاصل شود و هم کارایی آن مورد توجه قرار بگیرد.

تعریف عقل

صاحبان لغت و عالمان معنی الفاظ در خصوص معنی عقل، به سه مفهوم «فهمیدن، دریافت کردن، فهمیم» (معین، بی‌تا) اشاره کرده‌اند
نویسنده قاموس قرآن با استناد به آیات قرآن همین معنی را می‌پذیرد و یکی از معانی عقل را فهم شیء و درک آن می‌داند و می‌نویسد:

عقل به معنی فهم و معرفت و درک است. در آیه ۷۵ سوره بقره آمده است که

«ثُمَّ يَحْرِقُوقَتَهُ مِنْ بَعْدِ مَا عَقَلُوهُ وَهُمْ يَعْلَمُونَ»، یعنی آن را پس از فهمیدنش

دگرگون می‌کردند، درحالی که می‌دانستند؛ هُمْ يَعْلَمُونَ راجع به تحریف و عقْلُوهُ

احصاه فهم کلام الله است. ترجمه آیه ۱۰۴ سوره بقره: «فَلَمَّا فَصَلَ

«وَقَالُوا لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ مَا كُنَّا فِي أَصْحَابِ السَّعِيرِ»؛ و گفتند اگر گوش می دادیم و می فهمیدیم در میان اهل سعیر نمی بودیم و در آیه ۴۳ عنکبوت آمده است: «وَمَا يَعْقِلُهَا إِلَّا الْعَلَمُونَ»؛ جز دانایان آن را درک نمی کنند.

اگر آیات قرآن را تتبع کنیم خواهیم دید که عقل در قرآن به معنی فهم و درک و معرفت است. و آنگاه می افزایند که:

طبرسی فرموده: عقل، فهم، معرفت و لبّ نظیر هم اند. راغب می گوید: به نیرویی که آماده قبول علم است عقل گویند، همچنین به علمی که به وسیله آن نیرو بدست آید (قریشی، ۱۳۵۲: ج ۵، ۲۸).

دقت در روایات معصومین (علیهم السلام) هم به ما می فهماند که عقل به معنی عامل فهم و ابزار شناخت حقایق است. در اصول کافی آمده است، «العقل ما عبده به الرحمن» (کلینی رازی، ۱۴۰۲: حدیث ۳). عقل عامل و وسیله ای است که به سبب آن خداوند عبادت می شود و توجه به احادیث بسیار دیگر که از جمله آنها حدیث امام حسین (علیه السلام) است که فرمودند: «ما خلق الله العباد الا ليعرفوه، فاذا عرفوه عبده...» (صدوق، ۱۴۱۶: ۹) و معلوم است که عبادت الهی فرع بر معرفت اوست، پس عقل عامل معرفت و فهم و شناخت حق است.

در کتاب کافی از امام صادق (علیه السلام) نقل شده است که فرمودند: «حجت خدا بر بندگان پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و حجت بین بندگان و خدا عقل است» (کلینی رازی، ۱۴۰۲: حدیث ۲۲)؛ یعنی همان گونه که انبیاء از طرف خدا خبر می آورند و به وسیله وحی بندگان خدا را با حقایق هستی آشنا می سازند، عقل هم عامل شناخت و روشنگر حقایق است. یا همانطور که انبیاء با وحی از طرف خدا به بندگان خدا شناخت می دهند، بندگان هم برای شناخت خدا و رسیدن به معرفت خدا از عقل بهره می گیرند. عقل عامل سیر بنده به سوی خدا و شناخت اوست. مرحوم علامه مجلسی در شرح حدیث مذکور می نویسد:

حجت بین بندگان و خدا در معرفت ذات و تصدیق به وجود او عقل است، سپس برای اتمام حجت در تکالیف به نبی نیازمند می شوند. (مجلسی، بی تا: ج ۱،

البته برای عقل معانی دیگری از قبیل علم و تقوی و نیروی نگهدارنده - از بدی‌ها - هم بیان شده است که منافاتی با هم ندارند. ولی معنی اولیه و صریح آن همان قدرت فهم و عامل تشخیص حقایق است. این عقل، هرگاه به شناخت هست‌ها می‌پردازد، عقل نظری و هرگاه که حسن و قبح افعال و باید و نبایدها را مشخص می‌کند عقل عملی نام می‌گیرد.

مخالفین کارآیی عقل

گروهی از معتقدان به آیین الهی و پیروان شریعت خدایی به مخالفت با عقل برخاسته و به‌گمان تعارض آن با دین کارآیی عقل را مخدوش دانسته‌اند. این مخالفت‌ها درجات مختلفی دارد. برخی با هرگونه دخالت عقل مخالفت می‌ورزند و می‌گویند که هرآنچه مورد لزوم ماست، در وحی پیش‌بینی شده است، دین کفایت می‌کند و دیگر جایی برای عقل باقی نمی‌ماند.

این نوع از تفکر دینی در ادیان قبل از اسلام هم وجود داشته است، از قدیمی مسیحی نقل شده است که «چون خدا با ما سخن گفته است، دیگر تفکر برای ما لازم نیست» (فرمانتل، ۱۳۵۶: ۹۰)، و جان اسکات اریژن یکی از دانشمندان مسیحی گفته است که «هرجا خرد و تفکر هست، جایی برای ایمان نیست» (همان).

چنین تفکری بعدها در دنیای اسلام هم پیدا می‌شود. اکثر اهل سنت به ظواهر آیات و روایات اکتفا می‌کنند که به نام اهل حدیث مشهور می‌شوند. این گروه هر نوع تفکر و تعقل و تعمق در دین را زشت می‌شمرند و تنها به ذکر آیات و روایات بسنده می‌کنند. سفیان بن عینیّه یکی از فقهای اهل حدیث می‌گوید:

هرچه خداوند خودش را در قرآن توصیف کرد نباید تفسیر کرد و درباره‌اش بحث نمود، تفسیر این‌گونه آیات تلاوت آنها و سکوت درباره آنهاست (طباطبایی، ۱۴۱۲: ۱۷).

درباره مالک بن انس که یکی از فقهای چهارگانه اهل سنت است نوشته‌اند:

شخصی از مالک درباره آیه «الرحمان علی العرش استوی» سؤال کرد. وی آنچنان خشمناک شد که هرگز آنچنان خشمناک دیده نشده بود؛ عرق بر چهره‌اش نشست و جمع حاضر همه سرها را پایین افکندند. پس از چند لحظه، مالک سر

برداشت و گفت: کیفیت نامعقول و استوا خداوند بر عرش معلوم و اعتقاد به آن واجب و سؤال هم بدعت است (همان).

ابن تیمیه که شیخ الاسلام اهل سنت است، کتابی در رد منطق نوشته و در تعارض عقل و نقل کتاب مستقلی دارد. در دنیای تشیع هم افکار اخباریون همین گونه است، ملا امین استرآبادی، مروج معروف و مشهور این دیدگاه است. او می گوید:

بندگان خدا مکلف به معرفت نیستند، اصلاً وظیفه‌ای برای کسب معرفت و شناخت حقایق ندارند. خداوند همه حقایق را به وسیله انبیاء و کتب آسمانی به آنها می‌رساند و آنها باید قبول کنند (استرآبادی، بی تا: ۲۲۶).

ایشان پا را فراتر نهاده و بزرگانی چون ابن جنید و ابن عقیل و حتی شیخ مفید و علامه حلی را مورد سرزنش قرار داده و می گوید:

آنها با تفحص و تعقل در دین، راه ورود عقل به دین را باز کردند و اصلاً چنین نیازی وجود نداشت. چون خداوند به وسیله انبیا و ائمه (علیهم السلام) همه چیز را برای ما بیان کرده بود (همان).

به نظر می‌رسد که این افراد تصور کرده‌اند که استفاده از عقل، دلیل بر نقص دین و عدم کمال آیین الهی است. چون وحی همه مطالب را بیان داشته، پس جایی برای عقل باقی نمی‌ماند؛ یا اینکه اختلاف آراء عقلا و تعارض آن با شرع باعث می‌شود که حجیت عقل مورد مناقشه قرار بگیرد، پس باید عقل را نادیده گرفت. البته ریشه سیاسی آن را هم نمی‌توان نادیده گرفت. پیدایش فرقه‌هایی چون مرجئه و تقویت آن به وسیله حاکمان ظالم جهت سوء استفاده از مردم، مطلب دیگری است که قابل توجه و نیازمند به بحثی مستقل است. ابن تیمیه می‌نویسد:

وقتی که افراد انسانی در امری عقلانی اختلاف آراء پیدا کردند، قول هیچ‌یک بر دیگری حجت نخواهد بود، و هر فردی نوعی از تعقل خواهد داشت که به همان اعتماد می‌کند و این اعتماد برای دیگری که آن گونه نمی‌اندیشد قابل اعتماد نخواهد بود (ابن تیمیه، ۱۹۷۱: ۶۸).

ملا امین استرآبادی، اجتهاد و دخالت عقل را دلیل بر نقص دین و عدم کارآیی کامل آن به حساب می‌آورد و می‌گوید:

تمامی نیازمندی‌های ما به وسیله ائمه (علیهم السلام) بیان شده و برای رفع هر نیازی باید به آنان مراجعه نمود؛ جایی برای استفاده از عقل باقی نمانده است (استرآبادی، بی تا: ۴۷).

همان‌طور که اشاره شد، اینان از دو جهت با مشکل مواجه بوده‌اند. یکی اختلاف آرای عقلاء و نتیجه‌گیری‌های متفاوت اندیشمندان است که باعث می‌شد اینان گمان کنند که اگر عقل را در دین هم وارد کنند همین مشکل بوجود خواهد آمد و به این ترتیب بهتر است که حق دخالت عقل را منتفی بدانند. در صورتی که خودشان هم متوجه شده بودند که نمی‌توان به کلی عقل را نادیده گرفت، زیرا با عدم پذیرش حسن و قبح عقلی، حتی حسن و قبح شرعی هم قابل پذیرش نخواهد بود و مشکل دور یا تسلسل پیش خواهد آمد. به‌عنوان مثال، اگر از فرد متدینی پرسند که چرا نماز می‌خوانید؟ و او بگوید چون خدا گفته است، سپس پرسیده شود که چرا امر خدا را اطاعت می‌کنید؟ و او در جواب بگوید که چون خدا امر کرده است، می‌توان سؤال را ادامه داد که، چرا باید امر خدا را اطاعت کرد؟ و اگر جوابی عقلی برای این پرسش اخیر ارایه نشود، دچار دور و تسلسل خواهیم شد.

همه انسان‌ها با کمی دقت، می‌فهمند که پایه دین و عامل اولیه پذیرش آن عقل است. این مطلب را مخالفین سرسخت عقل چون ابن تیمیه هم می‌پذیرد و می‌گوید:

ادله عقلی دو دسته‌اند، یک دسته از آنها با عقل معارض‌اند و غیر از ادله عقلی است که صداقت رسول با آن فهمیده می‌شود، اگر چه هر دو تحت عنوان معقول قرار می‌گیرند. و ما اگر آنچه را که با نقل معارض است، باطل می‌دانیم تنها یک دسته از ادله عقلی را باطل کردیم نه هر معقولی را (ابن تیمیه، ۱۹۷۱: ۱۷۳).

به‌گفته آقای جوادی آملی، اینان عقل را تنها مفتاح و کلیدی می‌دانند که در خانه وحی را باز می‌کند، اما مصباح بودن عقل را نادیده گرفته‌اند؛ به این معنا که عقل می‌تواند چون چراغی برای فهم درست وحی هم روشنگری نماید (جوادی آملی، ۱۳۸۶: ۵۲).

در اینجا باید پرسید که مگر عقل دو تاست که یکی از آنها قبول و دیگری مردود باشد؟ و معیار قبول عقل و معقول، خود عقل است یا غیر آن؟ یا اینکه عقل یکی است، اما کارآیی آن باید تابع معیار و ضوابطی باشد تا مورد پذیرش قرار بگیرد. ملاً امین هم دچار همین تناقض شده و می‌فرماید:

تعیّن بحسب مقتضی العقل قطع النظر عن النقل التمسک بهم صلوات الله علیهم
(استرآبادی، بی تا: ۲۲۶)؛ صرف نظر از ادله نقلی، تمسک به کلمات ائمه معصومین
علیهم‌السلام به مقتضای حکم عقل واجب و لازم است.

کارآیی عقل در روایات

از علل دیگر مخالفت با عقل، توجه به ظاهر برخی از روایات و عدم توجه به سند و جمع‌بندی صحیح و بحث تعادل و تراجیح آنهاست. در مجموعه‌ی روایی ما، روایاتی وجود دارد که به نظر می‌آید با دخالت عقل در امور دین موافق نیست که به نمونه‌هایی از آنها اشاره می‌شود.

از امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) نقل است که:

إِنَّ الْمُؤْمِنَ لَمْ يَأْخُذْ دِينَهُ عَنْ رَأْيِهِ وَلَكِنْ آتَاهُ مِنْ رَبِّهِ فَآخِذْهُ (مجلسی، ۱۴۰۳: ج ۶۵،
۳۱۱)؛ مؤمن دین خود را از رأی و عقل خود نمی‌گیرد، بلکه آن را از خدای خود
می‌گیرد.

امام سجاد (علیه السلام) نیز می‌فرماید

إِنَّ دِينَ اللَّهِ لَا يُصَابُ بِالْعُقُولِ النَّاقِصَةِ وَالْأَرْءِ الْبَاطِلِ وَالْمَقَاسِ الْفَاسِدَةِ وَلَا يُصَابُ
أَلَّا بِالتَّسْلِيمِ (همان: ج ۲، ص ۳۰۳)؛ همانا دین خدا با عقول ناقصه و آرای
باطله و قیاس‌های فاسده به دست نمی‌آید، بلکه با تسلیم‌شدن به خدا به دست
می‌آید

یا منسوب به امام صادق (علیه السلام) است که:

المعرفة من صنع الله، ليس للعباد فيها صنع (کلینی رازی، ۱۴۰۲: ج ۱، ۱۶۳)؛
معرفت را خداوند ایجاد می‌کند و بندگان در آن نقشی ندارند.

توجه دقیق به این گونه روایات و درایت صحیح در آنها به ما می‌فهماند که منظور چنین احادیثی، عدم کارایی عقل و رای بشری نیست، زیرا اولاً، برخی از این احادیث از نظر سند قابل اعتماد نیست. مثلاً مرحوم علامه مجلسی در *مرآة العقول* در خصوص حدیث اخیر - که براساس آن معرفت، صنع خداست - می‌گوید که این حدیث مجهول است؛ یعنی از نظر سند قابل پذیرش نیست. ثانیاً، در دلالت آنها باید دقت داشت. در متن این حدیث، معرفت دین به معنای معرفت امام و احکام دینی است که تشخیص آن در حد عقل انسان نیست و باید خداوند آنها را معرفی کند و بندگان هم بپذیرند، حتی عامل پذیرش هم خود عقل است (مجلسی، بی‌تا: ج ۲، ۲۲۱).

در احکام دین و جزئیات آن نمی‌توان عقل را دخالت داد. قیاس در فقه اهل سنت و یا استحسان از این مقوله‌اند که از نظر فقهای شیعه قابل پذیرش نیست. اما معنی این سخن آن نیست که عقل در هیچ موردی نمی‌تواند دخالت کند. زیرا در این صورت، روایات مفصلی که نقطه مقابل این نوع از روایات است و در بخش بعدی به آن خواهیم پرداخت، قابل توجیه نخواهند بود.

این مطلب در مورد *قرآن کریم* نیز صادق است.

وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَ لَأَكِنَّ اللَّهَ رَمَى (انفال: ۱۷)؛ شما نبودید که تیر رها کردید و در جنگ و جهاد دشمن را از بین بردید، بلکه خداوند بود که تیر را رها کرد.

این به تنهایی معنی جبر را افاده می‌نماید، و به عکس این آیه، آیاتی هم وجود دارد که مشعر بر تفویض است: «كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِيْنَةٌ» (مدثر: ۳۸)؛ هر نفسی در گرو اعمال خود است و «لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى» (نجم: ۳۹)؛ برای انسان جز حاصل تلاش او نیست.

اما توجه به تمامی آیات *قرآن* و دقت در آیات دیگری چون «إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ» (رعد: ۱۱)؛ (خداوند هیچ مردمی را تغییر نمی‌دهد مگر آنکه آنها خودشان را تغییر بدهند)، به ما می‌فهماند که معنای مورد نظر *قرآن*، مبتنی بر «لا جبر و لا تفویض بل امر بین الامرین» است. با توجه به تمامی روایات در این باب و دقت در درایت همه آنها، روشن می‌شود که عقل ابزاری مهم و ارزنده است، اما نه بدان معنی که در تمامی موارد حق دخالت داشته باشد و حتی در تعیین احکام و رسول و امام هم مداخله نماید. به همین جهت، عنوان این مقاله *افراط و تفریط در کارایی عقل* است. همان گونه که مخالفین

توان عقلی، کم لطفی می‌کنند و کارآیی عقل را منکر می‌شوند، برخی از موافقین هم تندرروی می‌کنند و گمان برده‌اند که عقل توان ورود در همهٔ موارد را دارد که بعداً به آن هم اشاره خواهیم داشت.

ثالثاً، روایتی هست که با صراحت توضیح می‌دهد که عدم توانایی عقل در محدوده‌ای معین است و این امر مانع دخالت عقل در سایر محدوده‌ها نمی‌شود. امام علی (علیه السلام) می‌فرماید:

لَمْ يُطَلِّعِ الْعُقُولَ عَلَى تَحْدِيدِ صِفَتِهِ وَ لَمْ يَخْجُبْهَا عَنْ وَاجِبِ مَعْرِفَتِهِ (نهج البلاغه، خطبه ۴۹)؛ عقل را اجازه در تعیین حدود صفات خدا نیست ولی از آن مقدار هم که لازم معرفت الهی است منع نشده است.

مرحوم شیخ مفید در قالب هشدار به دین‌شناسان می‌فرماید:

یاران اخباری ما، یاران سلامت و بد ذهن و قلت فطانت هستند. آنچه از احادیث شنیده‌اند، بر دیده می‌نهند و به سندشان نظر نمی‌کنند و بین حق و باطلشان فرق نمی‌گذارند، و آنچه را از اثبات این احادیث بر ایشان وارد می‌شود و آن معانی که از اطلاق آنها به دست می‌آید تحصیل نمی‌کنند. (شیخ مفید، بی‌تا، ج: ۶۹)

موافقین کارآیی عقل

در مقابل دسته اول، که عقل را نفی می‌کنند و با بکارگیری آن در امور دینی مخالفت می‌ورزند، گروهی دیگر از متدینین معتقدند که عقل از بهترین و عالی‌ترین ابزار شناخت است که خداوند به انسان مرحمت فرموده و حتی پی بردن به حقیقت شرع و حقانیت وحی هم به وسیلهٔ عقل امکان‌پذیر است. یعنی عقل را هم مفتاح دین و هم مصباح وحی می‌شناسند.

شیخ مفید که از بزرگان علمای شیعه است، می‌گوید:

خداوند سبحان معرفتش را واجب کرده است، و راهی به سوی معرفتش جز با نظر در ادله‌اش نیست. این کلام صحیح است، غیر از اینکه چاره‌ای جز معرفت از طریق نظر نیست تا مکلف بداند چه چیزی بر او واجب شده است.

نظر استعمال عقل در وصول به غایت به اعتبار دلالت حاضر است (مفید، بی تا، ب: بند ۵-۱).

سید مرتضی که شاگرد شیخ مفید و خود از مفاخر دنیای شیعه است می فرماید:

طریق معرفت خداوند عقل است، و جایز نیست که سمع باشد. زیرا سمع بر چیزی دلیل نیست، مگر بعد از معرفت خدا و حکمت او، و اینکه او قبیح مرتکب نمی شود و دروغگویان را تصدیق نمی کند، پس چگونه سمع بر معرفت دلالت می کند (سید المرتضی، بی تا: ج ۱، ۱۲۸-۱۲۷).

و نیز شیخ طوسی که شیخ الطایفه عالم تشیع است، در کتاب کلامی معروف خود به نام تمهید الاصول می نویسد:

خداوند معرفت خود را بر مکلف واجب کرده است، این واجب عقلی است، نمی توان از گفته دیگران خدا را شناخت، لزوم شناخت خدا شرعی نیست، بلکه عقلی است، زیرا خود شرع با عقل شناخته می شود. (شیخ طوسی، بی تا: ۵)

آیات و روایات فراوان دال بر معانی فوق وجود دارد که از باب اشاره، به برخی از آنها می پردازیم. قرآن کریم در آیه ۱۲۵ سوره نحل می فرماید:

اذْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَدَلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ (نحل: ۱۲۵)؛ با حکمت و موعظه پسندیده به راه پروردگارت دعوت کن و با آنان به شیوه ای نکو مجادله نما.

در این آیه شریفه، دعوت به خدا و پذیرش راه الهی، از سه طریق حکمت و موعظه و جدال احسن مطرح شده است. موعظه، پند و تذکری است که باعث توجه و بیداری دل می گردد. جدال شیوه ای است که از قبول طرف استفاده نموده و مطلب را به اثبات می رساند و اگر چه شیوه ای منطقی است، ولی استدلال محکم نیست. اما حکمت استدلال صحیح با بهره از مقدمات قابل قبول است.

در اصول کافی آمده است که امام کاظم (علیه السلام) در تفسیر آیه «وَلَقَدْ آتَيْنَا لُقْمَانَ عِلْمًا» (لقمان: ۱۲) فرمود که معنی این آیه آن است که: «خداوند به لقمان فهم و عقل

عنایت فرمود» (کلینی رازی، ۱۴۰۲: ج ۱، ۱۶) و نیز در بحار الانوار نقل شده است که «امام کاظم (علیه السلام) به شاگرد برجسته خود جناب هشام فرمودند: با افراد عاقل مجالست نما! هشام عرض کرد: اگر فردی را یافتم که علاقه‌مند به یادگیری هست ولی از نظر عقلی ظرفیت بالا ندارد چه کنم؟ امام فرمودند: با او با ملاطفت برخورد کن و موعظه‌اش بنما» (مجلسی، ۱۴۰۳: ج ۱، ۱۵۵).

با توجه به آیه و دو حدیث فوق می‌توان فهمید که راه‌های نیل به خدا متعدد و مختلف است. این اختلاف به اقتضای سطوح مختلف افراد است که اولین و عالی‌ترین راه، همان راه عقلی است که به حکمت تعبیر شده است. لذا در کافی آمده است که امیر المؤمنین علی (علیه السلام) فرمودند:

فبا العقل عرف العباد خالقهم (کلینی، ۱۴۰۲: ج ۱، ۲۹)؛ بندگان با عقل، خدای خود را شناختند (می‌شناسند).

مرحوم علامه طباطبایی ضمن تفسیر آیه فوق (لقمان: ۱۲) می‌نویسد:

مراد از حکمت، حجتی است که نتیجه آن حق باشد؛ به‌گونه‌ای که هیچ شکّی و ابهامی در آن نماند، و موعظه عبارت از بیانی است که نفس شنونده را نرم و قلبش را به رقت آورد، و جدال عبارت است از اینکه آنچه را که خصم خودش به تنهایی و یا او و همهٔ مردم قبول دارند، بگیریم و با همان ادعایش را رد کنیم، بنابراین، راه‌های سه‌گانه‌ای که خداوند متعال برای دعوت خویش، معرفی کرده است، بر همان سه طریق منطقی، یعنی برهان و خطابه و جدل منطبق می‌شود (طباطبایی، ۱۴۱۲: ج ۱۲، ۳۷۱).

قرآن کریم در آیات متعددی با عباراتی نظیر «لایات لقوم یعقلون؛ لایة لقوم یتفکرون؛ هدی و ذکری لاولی الالباب و...» ارزش عقل و استدلال منطقی را مشخص می‌فرماید. همچنین روایات معصومین (علیهم السلام) و به خصوص فرهنگ مکتب تشیع تا آنجاست که اولین باب از کتب روایی ما با عنوان عقل و جهل شروع می‌شود. در اهمیت و ارزش کارآیی عقل، روایات بسیاری داریم که به نمونه‌ای از آنها بسنده می‌کنیم. امام صادق (علیه السلام) فرمودند:

خداوند عقل را آفرید و او نخستین مخلوق از عالم روحانی بود که از راست عرش آفرید، آنگاه به او فرمود بازگرد، بازگشت، سپس فرمود پیش آی، پیش آمد، پس از آن خداوند متعال فرمود: خلق کردم تو را خلقی بزرگ و بر جمیع مخلوقاتم تو را کرامت عطا نمودم (کلینی رازی، ۱۴۲۰: ج ۱: ۲۱).

همچنین از آن حضرت نقل است که: «با عقل، عمق حکمت را می‌توان استخراج نمود» (همان: ۲۸). در این باب، روایت بسیار زیبا و رسایی نیز در کافی نقل شده که به شرح ذیل است:

ابن سکیت به امام رضا (علیه‌السلام) عرض کرد که چرا معجزه حضرت موسی (علیه‌السلام) عصا و ید بیضاء، معجزه حضرت عیسی، طب و معجزه پیامبر اسلام کلام و خطبه بود؟ حضرت فرمودند: در زمان موسی (علیه‌السلام) سحر غلبه داشت و خداوند به آن پیامبر قدرتی داد که فوق قدرت مردم زمانش بود. در زمان حضرت عیسی، قدرت طب و مداوا و معالجه در سطحی قرار داشت که به وسیله آن اتمام حجت شد و در زمان پیامبر اسلام قدرت بیان و خطبه و کلام و توان شعر و شاعری بالا بود. لذا خداوند برترین و قوی‌ترینش را به پیامبر عطا فرمود، این سکیت می‌گوید به امام رضا (علیه‌السلام) عرض کردم امروز حجت بر خلق خدا چیست؟ امام فرمودند: العقل، يعرف به الصادق علی الله فیصدقه و الکاذب علی الله فیکذبه (همان: ۲۵).

در عبارت فوق ضمن ارزش‌های والای عقل، آمده است که به وسیله عقل می‌توان آن کس را که از طرف خدا راست می‌گوید تصدیق کرد و آن کس را که بر خدا دروغ می‌بندد تکذیب نمود. مرحوم ملا محسن فیض کاشانی در شرح حدیث مذکور می‌فرماید:

پاسخ حضرت نشان‌دهنده آن است که رشد و ترقی استعداد این امت به گونه‌ای است که از مشاهده معجزه‌های محسوس بی‌نیاز است، و این نیست مگر به خاطر برخورداری از عقل، زیرا ایمان آوردن به سبب معجزه، عوامانه است، و اما مردمان این روزگار اهل بصیرتند و دل‌های آنان جز با نور یقین قانع نمی‌شود (فیض کاشانی، ۱۳۸۸: ج ۱، ۱۱۲).

عقل ابزار فهم دین حق و فهم حقیقت دین الهی است، حتی در زبان روایات، عقل را بهترین وسیله شناخت خدا معرفی کرده‌اند. در کافی آمده است که امام کاظم (علیه السلام) فرمود:

آن کس که در تصدیق به وجود حق تعالی، معرفت عقلی را به کار نبرد، قلب او بر معرفت ثابتی که او را بصیرت دهد و حقیقت آن را در قلبش جایگزین نماید، استوار نمی‌گردد. (کلینی رازی، ۱۴۰۲: ج ۱، ۱۸)

یعنی با وجود ابزارهای شناختی همچون حواس و دل، کارایی عقل برتر و بالاتر است، و حتی ثمربخشنده و نتیجه‌گیرنده و صحت بخشنده به شناخت حاصل از سایر ابزارهای شناختی، عقل است. این مطلب هم در منابع نقلی آمده است و هم با معیار خود عقل قابل اثبات است، اگر قدرت حواس که نیرویی ارزنده و خدادادی است، به کار گرفته نشود، ثمره حاصل از آن هم هدر می‌رود. مثلاً قدرت بینایی برای تشخیص مسیر عبور و شناخت موانع آن و یا نیروی شنوایی برای درک و تشخیص مطالب طرح شده مفید و ارزنده است. اما اگر عقل دخالت نکند، جمع‌بندی و نتیجه‌گیری اصلی حاصل نمی‌شود. دخالت عقل باعث می‌شود که هم دریافت‌های حواس به شناخت قابل اتکا تبدیل شده و هم اعتمادی نسبت به شهود قلبی حاصل شود. از امام صادق (علیه السلام) نقل است که در پاسخ فردی که جز به دریافت‌های حواس ایمان نداشت فرمودند:

ذکرت الحواس الخمس وهی لاتنفع فی الاستنباط الا بدلیل کما لاتقطع الظلمة
بغیر مصباح (شیخ مفید، بی تا، الف: ج ۲، ۲۰۲)؛ حواس پنج‌گانه را یاد کردی در
حالی که آنها در برآوردن امری، جز به راهنما سود نمی‌رساند، همچنان که تاریکی،
جز با چراغ پیموده نمی‌شود.

گام‌ها، نیروی بدنی و قدرت تحرک در طی طریق و سیر مسیر دخالت دارند، اما اگر چراغ و نور نباشد همان نیروی حرکت به هدر می‌رود، لذا قدرت حواس به وسیله عقل، جهت پیدا می‌کند. معصومین (علیهم السلام)، با وجود لزوم استفاده از سایر ابزارهای شناخت، ارزش و اهمیت خاصی برای عقل قایل شده‌اند و به تعقل در امور نیز دستور فراوان داده‌اند.

امیرالمؤمنین (علیه السلام) به عنوان سفارش و راهنمایی، از امت اسلامی می‌خواهند که:

و لاتكونوا كجفاه الجاهليه، لا فى الدين يتفقّهون و لا عن الله يعقلون (نهج البلاغه، خطبه ۱۶۶)؛ همچون بدخویان جاهلیت مباحثید که نه در دین فهمی دارند و نه تعقلی در خدا.

عدم تعقل در دین زشت و ناپسند معرفی شده است، و انبیاء مأموریت یافته‌اند تا انسان‌ها را وادار کنند که قدرت عقلی خود را به کار گیرند، و لذا مولای کلام، امیرالمؤمنین علی (علیه‌السلام) می‌فرماید:

خداوند انبیا و رسولان را در میان بشر برانگیخت تا عقل‌های دفن شده را بیرون آورند و به کار اندازند (همان، خطبه ۱).

و امام کاظم (علیه‌السلام) فرموده‌اند:

خداوند انبیا و رسولان خود را به سوی بندگانش نفرستاد، مگر برای آنکه معرفت عقلی از خدا داشته باشند. (کلینی رازی، ۱۴۰۲: ج ۱: ۱۶)

توجه به نحوه بیان حضرت که از نظر عربی استثنای در سیاق، دلالت بر نکره دارد، حصر و اهمیت مطلب را بیان می‌دارد. پس نمی‌توان عقل را ندیده گرفت، بلکه باید به ضوابط و معیارهای صحیح به کار بردن عقل توجه داشت تا شناخت صحیح عقلی حاصل شود.

افراط در کارآیی عقل

برخی از طرفداران عقل، دچار تندروی شده و گمان برده‌اند که با بکارگیری عقل، نیاز به وحی منتفی شده است. اینان به دو گروه تقسیم می‌شوند. گروه نخست، زمان مذهب و دوران دین را تمام شده می‌پندارند و صریحاً می‌گویند که با رشد عقلی و علمی، دیگر نیازی به وحی نیست. در این مقاله مجال بحث در این زمینه نیست. اما گروه دوم، افرادی هستند که اصل مذهب را پذیرفته‌اند، لکن با انگیزه‌های مختلف می‌گویند که عقل می‌تواند در احکام و دستورالعمل‌های دینی به گونه‌ای عمل کند که جای وحی را هم بگیرد. این تفکر از ابتدای رحلت پیامبر اسلام در عالم اسلام نمودار شد، برخی پنداشتند که با قبول اسلام و عنوان مسلمان می‌توانند در جعل احکام و تغییر و تبدیل آن مداخله کنند و به تشخیص خود وضع

حکم نمایند. ابن الفتح محمد بن عبدالکریم شهرستانی - نویسنده کتاب معروف *ملل و نحل* - می نویسد:

از جمله عواملی که باعث تفرقه و اختلاف در اسلام شد، اجتهاد در مقابل نص بود. پیامبر اسلام و نص دینی مواردی را معین فرموده بودند، ولی خلفا و برخی از صحابه مصلحت در آن ندیدند و خلاف آن عمل کردند و همین امر باعث تفرقه شد (شهرستانی، بی تا: ۱۳).

و یا ابن ابی الحدید - دانشمند معروف معتزلی - می گوید

از استادم [درباره این مطلب] پرسیدم که خلفا در صدر اسلام اموری را مرتکب شدند که با سنت نبوی و نص دینی مغایر بود. ایشان در جواب گفتند: آنها چنین مصلحت‌اندیشی نمودند و طبق تشخیص خود خلاف نص دینی عمل کردند. (ابن‌ابی‌الحدید، ۱۴۱۵: ج ۱۲، ۸۵-۸۲)

یعنی تشخیص مصلحت آنها به اقتضای عقل خودشان می‌تواند جای وحی و حکم صریح دین را بگیرد. این بینش در دوران اخیر شکل دیگری به خود گرفت. شاه ولی‌الله دهلوی حدود دویست سال قبل، به این امر دامن زد. او از نظر فقهی، سنی و قایل به حق قیاس در احکام بود و نیز در سبک صوفیه جزء آن دسته بود که برای خود مقام جعل شرع و احکام شرعی می‌دید. به گفته او:

گفتار و رفتار پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) با قوم خود فقط ارزش الگویی دارد، و برای آن نیست که همه جا و در همه نسل‌ها طابق النعل بالنعل عملی شوند. آنها مصادیقی هستند از اصول کلی و هر قوم باید مصداق اصول کلی را خود بجوید و بیابد (همان: ۱۲۱).

اقبال لاهوری تحت تأثیر شاه ولی‌الله دهلوی تا آنجا پیش رفت که گفت:

حجیت یافتن عقل همان و خاتمه یافتن حجیت غریزه و وحی به منزله منبعی برای معرفت همان ... این کمال نبوت بود که دریافت که باید خود را نسخ و ختم کند (همان).

اوج این تفکر در افکار آقای دکتر سروش به این صورت بروز کرده است:

نبوت به منزله امری مافوق عقل می‌آید تا با پیام‌ها و تکالیف خود آدمی را از عوامل بست و مادون عقل رها سازد. آن‌گاه با خاتمیت خویش، عامل مافوق را هم برمی‌دارد (همان: ۱۴۱).

در این تندروی توجه نشده است که محدوده عقل و محدوده وحی، از هم جداست. همانطور که ایشان در عبارت فوق وحی را مافوق عقل به حساب آورده‌اند، پس هر قدر هم عقل قوی شود و پیش‌رود جای وحی را نمی‌تواند بگیرد. زیرا حواس اگرچه ابزار شناخت مهمی هستند و کارآیی مفیدی هم دارند ولی هیچ‌گاه از محدوده محسوسات خارج نمی‌شوند. و نمی‌توانند کار عقل را به عهده بگیرند. عقل نیز با تمامی منزلتی که دارد در محدوده مستقلات عقلیه حق ورود دارد. اما محدوده وحی بسی برتر از آن است که بالاترین عقل‌ها هم بتوانند در آن راه یابند، بلکه خود عقل می‌فهمد که آن امور را نمی‌فهمد و باید به وسیله وحی بر آن آگاهی یابد.

مرحوم شیخ مفید که خود از پیشتازان ارزش عقل و تمسک بدان است می‌فرماید:

مسایل ریز اعتقادی، از قبیل جزئیات معاد و مسایل شخصی نبوت و امامت و اطلاق برخی از اسماء و صفات، در قلمرو کارآیی عقل نیست و باید تابع نقل بود. (کدیور، ۱۳۷۷: ۳۳)

نتیجه

عقل مهمترین ابزار شناخت است، اما در حد کارآیی آن، افراط و تفریط صورت پذیرفته است. حق مطلب این است که عقل جای وحی را نمی‌تواند بگیرد ولی مادون محدوده وحی در امور مربوط به عقل حق مداخله دارد و خود حجت شرعی است. اگر کارآیی عقل را زیر سؤال ببریم، راه وصول به حقایق شرع و شناخت دقیق معارف شرعی را هم از دست می‌دهیم، زیرا دچار دور و تسلسل خواهیم شد که بطلان آن روشن است.

درعین حال، عقل را تنها مفتاح دین نمی‌شناسیم، بلکه چون مصباحی برای روشنگری حقایق معارف دینی مورد نیاز می‌باشد.

منابع و مأخذ

قرآن کریم.

نهج البلاغه. تصحیح صبحی صالح.

فرمانتل، آن. (۱۳۶۵). *عصر اعتقاد*. ترجمه احمد کریمی. تهران: امیرکبیر.
ابراهیمی دینانی، غلامحسین. (۱۳۷۶). *ماجرای فکر فلسفی در جهان اسلام*. تهران: طرح نو.

ابن ابی الحدید. (۱۴۱۵ ق.). *شرح نهج البلاغه*. بیروت: مؤسسه اعلی.
ابن تیمیه. (۱۹۷۱ م.). در *تعارض العقل و النقل*. محمد رشاد سالم. جمهوریة العربیه المتحده: دارالکتب.

استرآبادی، ملا امین. (بی تا). *الفوائد المدینه*. تهران: بی تا.
جوادی آملی، عبدالله. (۱۳۸۶). *منزلت عقل در هندسه معرفت دینی*. چاپ دوم. تهران: مرکز نشر اسراء.

سروش، عبدالکریم. (۱۳۸۵). *بسط تجربه نبوی*. تهران: نشر صراط.
سید المرتضی، بی تا، *رسائل الشریف المرتضی*، بی جا.
شهرستانی، عبدالکریم. (بی تا). *الملل و النحل*. بیروت: دار المعرفه.
صدوق، شیخ محمد بن علی بن حسین بن بابویه قمی. (۱۴۱۶ ق.). *علل الشرایع*. بی جا: دارالحجه للثقافه.

طباطبائی، علامه سید محمد حسین. (۱۴۱۲ ق.). *المیزان فی تفسیر القرآن*. قم: مطبوعات اسماعیلیان.

طوسی، شیخ محمد بن حسن. (بی تا). *تمهید الاصول فی علم الکلام*. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.

فیض کاشانی، ملا محسن. (۱۳۸۸). *الوافی*. تهران: نشر عطر عترت.
قریشی، سید علی اکبر. (۱۳۵۲). *قاموس قرآن*. تهران: دارالکتب الاسلامیه.
کدیور، محسن. (۱۳۷۷). *دفتر عقل* (مجموعه مقالات فلسفی - کلامی). تهران: نشر اطلاعات.

کلینی رازی، ابوجعفر محمد بن یعقوب. (۱۴۰۲ ق.). *الکافی*. بیروت: دار التعارف.
مجلسی، علامه محمد باقر. (۱۴۰۳ ق.). *بحار الانوار*. چاپ سوم. بیروت: دار الاحیاء التراث العربی.

_____ (بی تا). *مرآة العقول فی شرح اخبار آل الرسول*. تهران: دارالکتب الاسلامیه.

مطهری، مرتضی. (بی تا) *اصول فلسفه و روش رئالیسم*. تهران: انتشارات صدرا.

مفید، محمد بن نعمان. (بی تا) الف. الارشاد. قم: انتشارات علمیه اسلامیة.

_____ (بی تا) ب. النکت من مقدمات الاصول مجموعه مضافات شیخ مفید.

قم: کنگره هزاره شیخ مفید.

_____ (بی تا) ج. تصحیح الاعتقاد. قم: کنگره هزاره شیخ مفید.